



دکتر فریدون سیامک‌نژاد

مقدمه

صبح که از خانه بیرون می‌زنیم تا راهی محل کار شویم، با افراد زیادی برخورد می‌کنیم و روبه‌رو می‌شویم که هر کدام می‌تواند برای انسان خاطره‌انگیز باشد. از مواجه احتمالی با رفتگر زحمتکش محله گرفته تا دیدن کسانی که هر یک به‌دلیلی سر راهمان قرار می‌گیرند و ممکن است اگر قدیمی محل باشیم، سلام و علیکی هم با ما داشته باشند. از وقتی سوار وسیله نقلیه عمومی اعم از اتوبوس، مترو یا تاکسی می‌شویم تا زمانی که آن را ترک می‌کنیم، کسانی را می‌بینیم و حرف‌هایی می‌شنویم که هر کدام آن‌ها می‌تواند خاطره‌ای برایمان باشد. یا خاطره‌ای را از زمان‌های دور برایمان زنده کند. به محل کار هم که می‌رسیم و کار را شروع می‌کنیم، بستگی به نوع کاری که داریم. هم‌ه‌اش می‌تواند تداعی‌کننده مسأله‌ای یا احوانا خاطره‌ای باشد. حالا اگر کارمان طوری باشد که ارتباط مستقیم با مردم داشته باشیم، به اندازه تفاوت بین انسان‌ها، و مردمی که برای کارشان به ما مراجعه می‌کنند، می‌توانیم حرف برای گفتن داشته باشیم و خاطره برای بازگو کردن.

با این صغری و کبری چیدن‌ها می‌رسیم به این که داروخانه از جمله مکان‌هایی است که کارکردن در آن، یک دنیا حرف برای گفتن، و یک سینه خاطره برای بازگو کردن دارد.

بنابراین، تصمیم گرفتیم تا مسایل به‌وجود آمده در داروخانه را تحت عنوان «یادداشت‌های داروخانه» قلمی کنیم. بنابراین مطالبی را که در پی می‌آید، حاصل این تلاش و نتیجه حضور در داروخانه در برخورد با بیماران و مسایل جاری داروخانه است. تا چه قبول افتد و چه در نظر آید.

یادداشت ۱

هنوز به پیش‌خوان داروخانه نرسیده بود که در مورد یک نوع شیرخشک سؤال کرد. تکنیسین داروخانه عنوان کرد که داریم. طرف سؤال کرد که قیمتش چند است؟ پاسخ سؤالش را نیز شنید. باز ادامه داد که این قیمت جدید شیرخشک است از آن قیمت قدیمی‌ها ندارید؟

بلافاصله هم اصرار کرد که اگر با قیمت قدیم دارید، چند تایی به من بدهید، فعلاً توان پرداخت براساس قیمت جدید شیرخشک را ندارم.

بعد از این که راجع به قیمت قدیم پاسخ منفی شنید، راهش را گرفت و رفت. من و تکنیسین داروخانه بعد از رفتن طرف، بر و بر به هم نگاه کردیم که بالاخره بچه نیازمند به شیرخشک که به قیمتش هم کاری ندارد، با این تورم، به جای این که شکمش سیر شود، غمباد هم می‌گیرد!

یادداشت ۲

ضرب‌المثل «مرغ همسایه غاز است» را کمتر کسی است که نشنیده باشد. مصداقش را هم تقریباً همه می‌دانند، زیرا از آن ضرب‌المثل‌هایی است که زیاد بین مردم کاربرد دارد ولی این را نمی‌دانم که این ضرب‌المثل راجع به مطلبی که می‌خواهم بگویم صادق است یا نه؟

جوان تنومندی که معلوم بود مدت‌ها است بدن‌سازی می‌رود، وارد داروخانه شد و نام یک داروی تقویتی را برد و گفت: آمریکایی‌اش را دارید؟ اول کمی تعجب کردم و بعداً به ایشان تذکر

دادم که اولاً این دارو فعلاً در بازار نیست. ثانیاً تولید داخلی این دارو هم هست که دست کمی از خارجی‌اش ندارد. ثالثاً دارویی را که نام بردید از اولش هم آلمانی بوده و هیچ‌وقت آمریکایی نداشته است.

کمی این پا و آن پا شد و مکثی کرد و رفت. حالا به نظر شما ضرب‌المثل فوق در این مورد مصداق دارد یا نه؟

یادداشت ۳

در دوران دانشجویی در دانشکده داروسازی دانشگاه تهران، لطیفه‌ای بین دانشجویان باب شده بود که اگر به داروخانه رفتی و آمپول B12 خواستی و داروخانه نداشت، به جایش دو تا آمپول B6 بگیر و قاطی کرده و تزریق کن!

دیروز خانمی نسبتاً مسن به داروخانه آمد و کاغذی را جلویم دراز کرد که رویش نوشته بود: قرص ویتامین B12. به ایشان گفتم که ویتامین B12 قرص ندارد و دلیل آن هم این است که اصولاً این دارو باید از راه تزریق مصرف شود تا جذب داشته و اثر نماید.

نمی‌دانم این خانم از قبل ذهنیت داشت یا که چی که بلافاصله گفت: اگر B12 ندارید، لطفاً قرص ویتامین B6 بدهید. دوتا دوتا می‌خورم!

یادداشت ۴

یکی از پیش‌خوان‌های داروخانه مربوط به انواع خمیردندان است. زن و شوهری که ظاهراً

گرفت، تقریباً بدون توقف شروع به صحبت کردن کرد. حسابی کلافه شده بودم که سؤال کردم شما معلمی؟ پرسید: نه، چطور مگر؟ گفتم: چون زیاد حرف می‌زنید.

پرسید: مگر زیاد حرف زدن اشکالی دارد؟ گفتم: اگر مانع فکر کردن نشود، اشکالی ندارد. البته، این را با توجه به نحوه ورودشان به داروخانه که شرح دادم، گوشزد کردم!

● یادداشت ۶ ●

در کنار داروخانه بانک است و کنار بانک نیز یک دستگاه خودپرداز وجود دارد که هم کار مردم را راه می‌اندازد و هم اگر دستگاه داروخانه دچار اشکال شود، بیماران مراجعه‌کننده می‌توانند با مراجعه به دستگاه خودپرداز، مسأله پرداخت خود به داروخانه را حل کنند. دیروز وقتی از داروخانه بیرون زدم و از جلوی خودپرداز بانک رد می‌شدم یکی از مراجعه‌کنندگان همیشگی داروخانه آمد جلو و سلام کرد. اول فکر کردم سؤال دارویی دارد ولی نداشت. سؤال کرد: آقای دکتر برای دو میلیون تومان چند تا صفر باید بزنم؟ جوابش را دادم و این جوریش را هم تجربه کردم!

● یادداشت ۷ ●

دستور داروهایش را که دادم به دارویی رسیدم که بیمار باید شب‌ها یکی از آن‌را بخورد. دستورهای دارویی که تمام شد، بیمار جعبه دارویی را که باید شب‌ها بخورد از میان داروها برداشت و سؤال کرد:

تازه ازدواج کرده بودند، راجع به کاربرد بعضی از خمیردندان‌ها سؤال داشتند.

برای آن‌ها شرح دادم که:

بعضی خمیردندان‌ها برای دندان‌های حساس است. بعضی از آن‌ها مخصوص از بین بردن جرم‌های زیاد، خصوصاً جرم دندان آدم‌های سیگاری است. بعضی از آن‌ها سفیدکننده هستند و بعضی‌ها به طور کلی تمیزکننده دندان‌ها می‌باشند. راجع به قیمت‌های آن‌ها هم سؤال کردند و این و پا و آن پا شدند و ظاهراً به دلیل قیمت خمیردندان‌ها چیزی نخواستند. شاید به این دلیل بود که تخفیف خواستند.

من هم برای این که با آن‌ها مزاح کرده باشم قبل از این که داروخانه را ترک کنند، به آن‌ها گفتم: خلاصه برای هر نوع دندانی، خمیردندانی وجود دارد، الا برای کسانی که «دندان گرد» هستند!

● یادداشت ۵ ●

پشت در شیشه‌ای ورودی داروخانه، وقتی می‌خواهی داخل شوی، نوشته: «فشار دهید»، و وقتی می‌خواهی خارج شوی، نوشته: «بکشید». دقیقاً مثل تمام درهای شیشه‌ای تمام مکان‌هایی که حداقل من تاکنون دیده‌ام.

یک روز خانمی را دیدم که پشت در شیشه‌ای داروخانه سرگردان است و ظاهراً دنبال دستگیره باز شدن در می‌گردد! در حالی که خنده‌ام گرفته بود داشتم می‌رفتم در را باز کنم که ظاهراً مسأله‌اش حل شد و داخل داروخانه شد. در مقابل من که قرار

چه موقع شب بخورم؟

پاسخ دادم: بعد از شام.

بلافاصله مریض گفت: آقای دکتر من شب‌ها شام نمی‌خورم، فقط مقداری میوه و سالاد می‌خورم. برایش توضیح دادم که مقصود از بعد از شام یعنی این که دارو را باید با معده پر بخوری. بنابراین، وقتی میوه و سالاد را خوردی، قرص‌ها را هم بخور.

● یادداشت ۸ ●

پیرزن را می‌شناختم. دچار سندروم روده تحریک‌ناپذیر بود. بار قبل که داروخانه آمده بود یک بسته داروی خارجی درخواست کرده بود. وقتی قیمت آن را گفتم، دیدم با کمی این پا و آن پا شدن

مشغول واریسی کیفش شد. متوجه شدم که قیمت دارو برایش سنگین است. رو به ایشان کردم و گفتم: اصراری دارید که دارویتان خارجی باشد؟ بلافاصله گفت: نه. من هم فوراً داروی خارجی را برداشتم و داروی تولید داخل را به ایشان دادم. پولش را داد و تشکر کرد و رفت.

این بار وقتی مرا دید شروع کرد به دعا کردن. شستم خبردار شد که مسأله چیست!

پرسیدم از دارویی که به شما دادم راضی بودید؟ گفت: آقای دکتر. خدا پدرت را بیامرزد. هم به جیب من کمک کردی، و هم داروی تولید داخل با آن خارجی که خیلی گران می‌خریدم هیچ فرقی نداشت.

